



جنایت برای فرار از بدهی

صدای شلیک سه گلوله سکوت جاده را شکست و بعد از آن پراید سبز رنگ بعد از چند بار راست و چپ رفتن، در حاشیه خاکی جاده توقف کرد. راننده های عبوری با بوق ممتد به این طرز رانندگی مرد جوان اعتراض کردند.

راننده بعد از توقف خودرویش سراسیمه از ماشین پیاده شد و محکم روی سرش کوبید. از راننده های عبوری خواست کمکش کنند. راننده تاکسی زرد رنگی با دیدن این وضع مرد جوان کنار جاده توقف کرد و به سمت او آمد. صحنه ای را مقابلش می دید که باورش سخت بود. بر روی صندلی کنار راننده مردی غرق در خون بود و سلاح کلتی روی پایش بود.

سریع با اورژانس تماس گرفت و درخواست کمک کرد. امدادگران اورژانس که در آن نزدیکی پایگاه امدادی داشتند، خیلی زود خود را به آنجا رساندند. مرد میانسال را از ماشین پیاده کرده و روی برانکارد قرار دادند. نبضش را گرفتند. او مرده بود و هیچ کاری نمی توانستند برای نجاتش انجام دهند. به همین دلیل ماجرا را به پلیس خبر دادند. ماموران پاسگاه جاده هراز آژیرکشان به آنجا رسیدند.

راننده پراید که شوکه به نظر می رسید، به مامور پاسگاه گفت:

دوستم به خاطر مشکلاتی که در زندگی داشت در ماشین من خودکشی کرد. هنوز شوکه هستم.

چند دقیقه بعد سرگرد میری همراه تیم تشخیص هویت و دکتر جنایی خود را به محل خودکشی رساندند تا تحقیقات جنایی در این پرونده کلید بخورد.

افسر پاسگاه در گزارش خود به کارآگاه گفت: امروز یک مورد خودکشی در جاده به ما گزارش شد و خودمان را به اینجا رساندیم. جسد مرد میانسالی در کنار خودرو قرار داشت و به خاطر اصابت سه گلوله مرده بود. یکی از گلوله ها به کتف اصابت کرده و از قسمت پائین کمر خارج شده بود و دومین گلوله به گردنش اصابت کرده بود و سومین گلوله جراحی سطحی ایجاد کرده بود. راننده ماشین که دوست این مرد است در تشریح حادثه گفت که دوستش به خاطر اختلافاتی که با هم داشتند به خودش شلیک کرده است.

کارآگاه به بررسی خودرو پرداخت. شیشه سمت شاگرد راننده شکسته بود و جسد مرد در کنار ماشین بود و پزشک معاینه آن را شروع کرده بود. سلاح کلتی هم روی صندلی قرار داشت. سرگرد سراغ راننده رفت تا از او تحقیق کند. مرد جوان که

شوکه شده بود، سعی می کرد با تمرکز به پرسش ها پاسخ دهد.

تعریف کن چه اتفاقی افتاد؟

دوستم خودکشی کرد.

منظورم این است کامل تعریف کن.

امروز با سعید قرار داشتم تا به دماوند برویم و باغی را برای خرید ببینیم. سعید از وقتی سوار ماشین شد از مشکلات گفت که در زندانی دارد و بهترین راه برای نجات از مشکلات را خودکشی می دانست. من حرف هایش را جدی نگرفتم و فکر می کردم شوخی می کند. ناگهان اسلحه ای از زیر لباسش بیرون آورد و به سمت خودش شلیک کرد. سریع به سمت حاشیه جاده آمدم اما او مرده بود.

چرا در ماشین شما خودکشی کرد؟

خودم هم نمی دانم.

مشکلاتش مالی بود؟

نه وضع خوبی داشت. بیشتر دچار افسردگی بود.

یا هم اختلافی نداشتید؟

نه. دو رفیق قدیمی بودیم.

اگر شما با هم رفیق بودید، مرتکب قتلش نمی شدی. به

نفعت است و واقعیت را بگوی.

مرد جوان مکثی کرد و در حالی که اشک می ریخت گفت: باور کنید اگر مجبور نبودم او را نمی کشتم. بی پولی زندگی ام را به اینجا کشاند. راستش برای کاری پول لازم داشتم و از سعید قرض کردم. سر رسید پول رسید و نتوانستم پول را بدهم. همین باعث اختلاف ما شد. پولی که قرض گرفته بودم در برابر دارایی او هیچ بود، اما هر روز زنگ و پیام می داد که پول را بده. عصبانی شدم و اسلحه تهیه کردم و به بهانه فروش باغم به جای بدهی ام با او قرار گذاشتم در میان راه دعوایمان شد و او را کشتم.

متهم پس از اعتراف به این جنایت بازداشت شد تا معمای جنایتی دیگر فاش شود.

شما

خوانندگان عزیز برای ما

بنویسید سرگرد میری از کجا فهمید

مرد میانسال خودکشی نکرده بلکه توسط

دوستش به قتل رسیده است؟ اگر داستان را با

دقت بخوانید متوجه می شوید. دو دلیل برای افشای

راز این قتل را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره

۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی

که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه

کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی

اهدا می شود

باورش نمی شد آنها خواهر و برادرش باشند که دست شان را برای گدایی جلوی مردم دراز می کنند. با همان حال زار و نزار بلند شد و سراغ آنها رفت. خواهر و برادرش از دیدن ظاهر برادر بزرگ ترشان به شدت ترسیده بودند، اما مهرداد وقتی به آنها گفت که برادرشان است و نشانی داد، ترس شان ریخت. هر دو به آغوش مهرداد پناه بردند.

پسر جوان که تازه فهمیده بود با زندگی خود و خواهران و برادرش چه کرده است، به کمک ترک اعتیاد رفت و با کمک مربی که او هم سال ها درد اعتیاد را کشیده بود، مصرف مواد مخدر را ترک کرد.

خیلی ها از او می پرسیدند چطور ممکن است بعد از یک بار کمک رفتن اعتیاد را ترک کند و دوباره سراغ مواد نرود که مهرداد به آنها می گفت در کنار اراده حتما باید مربی خوبی هم داشته باشند تا به آنها انگیزه ترک بدهد.

پیش متوجه رفتار مشکوک مهرداد شده بود. یک روز او را تعقیب کرد و متوجه شد مواد مصرف می کند و مهرداد را اخراج کرد.

کم کم تمام پولی که مهرداد برای زندگی اش جمع کرده بود، ته کشید و او ماند و دو خواهر و برادر کوچکش. این بار به توصیه بهروز، به مواد فروشی رو آورد. هم می کشید و هم می فروخت، اما میزان مصرفش آن قدر بالا رفت که خرجش از دخلش بیشتر شد. شب ها یکی در میان به خانه می رفت و بیشتر وقت ها، ماندن در پارک و مصرف مواد مخدر با بقیه معتاد ها را به بودن در کنار اعضای خانواده اش ترجیح می داد. چند سال از بهترین سال های عمر مهرداد در آتش اعتیاد خاکستر شد و دیگر به خانه برنگشت.

یک روز که با سرو روی بسیار ژولیده در پارک خوابیده بود، متوجه دختر و پسر نوجوانی شد که از عابران گدایی می کردند.

سال های دور از خانه

از دست داد.

شاگرد جدید که نامش بهروز بود، سروگوشش می جنبید و خیلی اهل کار نبود. بعد از گذشت یک ماه وقتی داشتند ناهار می خوردند، بهروز به مهرداد گفت که ماده ای دارد که با مصرف آن شنگول می شود و بدون احساس خستگی می تواند کار کند.

مهرداد که هنوز پسری نوجوان بود، فریب حرف های دوستش را خورد و برای اولین بار تریاک مصرف کرد. آن روز، مهرداد روی پایند نبود و انگار انرژی اش چند برابر شده بود. بعد از آن، بهروز مواد می خرید و مهرداد پولی که با زحمت به دست می آورد، براحتی دود می کرد. پسر جوان تصور می کرد صاحبکارش چیزی متوجه نمی شود، غافل از این که او از مدت ها

۴۱ ساله است، اما چهره ای بسیار درهم و شکسته دارد که از مرغان ۱۷ سال اعتیاد اوست. مهرداد وقتی ۱۳ ساله بود، پدر و مادرش را در یک تصادف از دست داد و او ماند و دو خواهر و برادر کوچک ترش که حالا مسؤولیت نگهداری از آنها و تامین خرج و مخارج زندگی روی دوش وی افتاده بود.

ترک تحصیل که کرد، به عنوان شاگرد وارد کارگاه نجاری شد. سخت کار می کرد تا هزینه زندگی خود و خواهران و برادر یتیمش را فراهم کند. تا پنج سال همه چیز خوب پیش می رفت و پولی که پسر جوان در می آورد، زندگی اش را لنگ نمی گذاشت، اما وقتی صاحبکارش، پسر جوان دیگری را برای کار در نجاری استخدام کرد، آرامشی که او با چنگ و دندان به دست آورده بود،

بازگشت



یک روز که با سرو روی بسیار ژولیده در پارک خوابیده بود، متوجه دختر و پسر نوجوانی شد که از عابران گدایی می کردند. باورش نمی شد آنها خواهر و برادرش باشند که دست شان را برای گدایی جلوی مردم دراز می کنند

